

چکیده

یکی از عوامل که بر تنش والدینی تأثیر گذار است مشکلات رفتاری کودکان و سبک‌های فرزندپروری والدین می‌باشد. با عنایت به اهمیت موضوع، هدف کلی این پژوهش نقش واسطه‌گری مشکلات رفتاری کودکان در رابطه بین سبک‌های والدینی و استرس والدینی بوده است. پژوهش حاضر از نوع کاربردی و برای اجرای آن از روش همبستگی استفاده شده است. به منظور گردآوری داده‌ها از سه پرسشنامه؛ سبک‌های والدگری بامیرند، استرس والدگری آیدین و سیاهه‌ی رفتاری کودک (CBCL) استفاده شده که روایی و پایایی آنها مورد تأیید بوده است. جامعه آماری پژوهش شامل کودکان ۴ تا ۶ ساله مهدکودک‌های شهر شیراز بوده که با استفاده از روش نمونه‌گیری خوشه‌ای تعداد ۸ مهد کودک به صورت تصادفی انتخاب و سپس والدین کودکان این مهدکودک‌ها که ۲۰۰ نفر بودند به عنوان حجم نمونه انتخاب شده‌اند. تحلیل داده‌های حاصل از پرسش‌نامه‌ها در دو سطح آمار توصیفی و استنباطی با استفاده از نرم‌افزار SPSS انجام پذیرفته است. برای تجزیه تحلیل داده‌ها از آزمون‌های همبستگی پیرسون، رگرسیون و تحلیل مسیر استفاده شده است. نتایج پژوهش نشان داد که رابطه بین مشکلات رفتاری کودک با سبک والدگری سهل‌گیرانه و استرس والدگری معنادار می‌باشد. همچنین تحلیل مسیر نشان داد که مشکلات رفتاری نقش واسطه‌ای بین سبک والدگری سهل‌گیرانه و استرس والدگری دارد و مشکلات رفتاری کودک تأثیر مستقیم بر استرس والدگری دارد.

کلیدواژه‌ها: مشکلات رفتاری کودکان، سبک‌های والدگری، استرس والدگری

فصل اول

کلیات تحقیق

مقدمه

با توجه به سرعت و پیچیدگی پیشرفت زندگی در هزاره سوم والدین، باید شیوه زندگی خود را بیشتر با مقررات جامعه هماهنگ کنند و یا خود را با نواقصی که باعث به وجود آمدن مشکلاتی برای خانواده می‌شود، وفق دهند. این دلهره که هر روز بتوانند در ساعاتی مشخص در مکانی و به فعالیتی مشخص بپردازند، آنها را به طور مداوم در معرض فشارهای قرار می‌دهد که والدین نتوانند جدا از نقش شغلی، به طور دقیق و فعالانه به نقش پدر بودن یا مادر بودن خود در خانواده بپردازند و بار خستگی و استرس شغلی یا محیطی را به خانواده می‌آورند. در واقع این عوامل زمینه‌ساز سبک‌های والدگری غیر صحیح گشته و مشکلات رفتاری و ناسازگاری‌هایی را برای کودکان به وجود می‌آورد.

لذا متخصصان و روانشناسان کودک علت بسیاری از ناهنجاری کودکان را روابط خانوادگی و روش‌های فرزندپروری والدین می‌دانند. تاثیر نابسامانی‌های خانوادگی در ایجاد و شکل‌گیری مشکلات رفتاری و عاطفی کودکان، استرس‌هایی را برای والدین بوجود خواهد آورد و روند زندگی را متأثر می‌سازد.

در این راستا کسب اطلاعات در زمینه وسعت و شیوع مشکلات رفتاری کودکان و عوامل زمینه‌ساز آن به منظور ارتقای خدمات روانشناسی و ایجاد معیارها پیشگیری کننده در زمینه سلامت ذهنی و روانی کودکان اساسی است. زیرا مشکلات رفتاری تمام جنبه‌های زندگی فردی و اجتماعی کودکان را تحت تأثیر قرار می‌دهد و برای خانواده مشکلاتی به وجود خواهد آورد، بنابراین توجه به مشکلات رفتاری کودکان می‌تواند بهداشت روانی جامعه را ارتقا دهد (خوشابی، مرادی، شجاعی، همتی علمدارلو، دهشیری و عیسی‌مراد، ۱۳۸۶). به همین منظور پژوهش حاضر به بررسی نقش واسطه‌گری مشکلات رفتاری کودکان^۱ در رابطه بین سبک‌های والدگری^۲ و استرس والدگری^۳ پرداخته است.

در این فصل، ابتدا مسئله مورد تحقیق مطرح گردیده است. در ادامه، اهمیت پژوهش تبیین شده و هدف‌های تحقیق ذکر شده است. در قسمت بعد هدف‌های تحقیق بیان شده و در بخش آخر، واژه‌ها و اصطلاحات مهم این تحقیق تعریف گردیده است.

¹-disorder in the relationship

²-Parenting Styles

³-ParentingStress

بیان مسأله

خانواده نهادی است که مفهوم پدری و مادری برای نخستین بار از آنجا نشأت می‌گیرد و بستر تأثیر پدر و مادر بر فرزندان را فراهم می‌نماید (مجتهدزاده و نیسی، ۱۳۸۲). خانواده طی فرایندی تدریجی و طولانی مدت، سابقه‌ای از تعاملات و انتظار برای تعاملات بعدی و وابستگی متقابل را به دست می‌آورد. ساختار و سازمان خانواده نشان می‌دهد که چگونه اعضا و خرده سیستم‌ها (مانند زن و شوهر، والد - کودک، خواهر و برادرها) در حال تعامل با یکدیگر قرار دارند (خدایاری فرد و عابدینی، ۱۳۸۵). اینگونه سیستم‌های انسانی دارای تعامل حلقوی می‌باشند، بدین صورت که کنش الف سبب کنش ب می‌گردد و کنش ب هم منجر به کنش ج می‌گردد و نهایتاً کنش ج کنش الف را پدید می‌آورد. بنابراین تعاملات‌شان به صورت بازگشتی است (جونز، ترجمه رضایی، ۱۳۸۸) و هر گونه تغییر در آن، بر همه اعضا تأثیر گذاشته و حتی ممکن است الگوهای تعاملی خانواده را به طور کامل دگرگون سازد (واتکینس، ادوارد و گاسترل^۱، ۲۰۰۳).

مطالعات انجام شده در زمینه روابط متقابل والدین و کودکان، نیز نشان می‌دهد که رفتار کودکان بر والدین‌شان اثر گذار است و برعکس... و این تأثیر متقابل، اغلب جنبه‌ی ناهشیار دارد (دادستان، ۱۳۸۳). به نقل از تیموری و عطایی فر، (۱۳۸۹) و بدین ترتیب در صورت بروز اختلال در رفتار هر کدام از این اعضا، سیستم خانواده دچار مشکل شده و عواقب آن دامن‌گیر کلیه اعضا سیستم می‌شود به طوری که سبک‌های ناصحیح تربیتی سبب بروز مشکلات رفتاری در کودک می‌گردد و مشکلات رفتاری در فرزند نیز سبب بروز استرس و تنش در والدین می‌گردد.

تحقیقات در زمینه والدگری نیز حاکی از تعامل رفتارهای کودکان با سبک والدگری و استرس والدگری می‌باشد. در مدل فرایند والدگری بلکسی^۲ (۱۹۸۴) رفتارهای والدگری به وسیله سه مقوله شکل گرفته که شامل ویژگی‌های پدر، ویژگی‌های کودک نظیر شخصیت، سن و جنسیت و منابع فشارهای روانی شامل روابط زناشویی، شبکه‌های حمایت اجتماعی و تجربه شغلی می‌باشد و نشان می‌دهد که رفتار والدین از ویژگی‌های کودک تأثیر می‌گیرد یعنی خلق و خو و ویژگی‌های کودکان سبب افزایش و یا کاهش استرس‌های والدگری می‌گردد. همچنین تحقیقات نشان داده که مادران کودکان با خلق و خوی تند سطح استرس والدگری بیشتری گزارش می‌دهند (مک برد^۳ و همکاران، ۲۰۰۲). از دیگر سو بنزیس^۴، هاریسون^۵ و

^۱-Watkins, Edwards & Gastrell

^۲-Belsky

^۳-McBride

^۴-Benzies

^۵-Harrison

مگیل اوانز^۱ (۲۰۰۴) نیز نشان داده‌اند که استرس والدگری دارای رابطه معنادار با مشکلات رفتاری کودکان می‌باشد. به عنوان مثال حواس‌پرتی کودک و مشکلات رفتاری کودک یکی از عوامل پیش‌بینی کننده استرس والدگری بویژه در مادران می‌باشد.

بنابراین هرچند زمینه‌های رشد کودک با خصوصیتی که آنها از بدو تولد از والدین خود به ارث می‌برد، فراهم می‌گردد، اما نفوذ والدین در کودکان، تنها جنبه ارثی و وراثتی نداشته و شیوه‌هایی که هر خانواده برای تربیت فرزندان خویش به کار می‌گیرد، متأثر از عوامل فرهنگی، اجتماعی، سیاسی و غیره می‌باشد (نقل از روستا، ۱۳۹۰) و نقش مهمی در آسیب‌شناسی روانی و رشد کودک بازی می‌کند.

پژوهش‌ها نشان داده میزان شیوع مشکلات دوران کودکی بین سنین ۶ تا ۱۹ می‌باشد (پوراحمدی و همکاران، ۱۳۸۶) و اغلب اختلالات رفتاری در نوجوانی و بزرگسالی از بی توجهی به مسائل و مشکلات عاطفی-رفتاری دوران کودکی و عدم هدایت صحیح در روند رشد و تکامل ناشی می‌شود. به طور مثال کودکانی که بر اثر جدایی پدر و مادر از هم، یا بر اثر غفلت و بی‌اعتنایی نسبت به تربیت آنان، از راهنمایی و تشویق محروم بوده‌اند، مفاهیم نادرستی از جهان می‌یابند و در بزرگسالی دشمن اجتماع می‌شوند (محبی، محمدی و قاسمی، ۱۳۹۰). بنابراین سوال این است که با توجه به سیستم بازگشتی و تعاملی در خانواده آیا مشکلات رفتاری در کودکان می‌توان نقش واسطه‌ای بین سبک والدگری و استرس والدگری داشته باشد؟ پژوهش‌هایی که به بررسی تاثیر الگوهای تعامل خانوادگی در ایجاد مشکلات رفتاری و عاطفی کودکان پرداخته‌اند، بروز این مشکلات را نوعی واکنش کودک نسبت به نابسامانی‌های خانوادگی دانسته‌اند که در اثر محرک‌های محیطی نامناسب، مانند عدم پذیرش کودک، عدم محبت و حمایت کافی از طرف والدین، افراط در محبت، بی‌هدفی در خانواده، سردی کانون خانواده، عدم مراقبت و دلسوزی‌های مادر، دلبستگی نایمن در خلال کودکی و استرس والدین ایجاد می‌گردد. در تحقیقات متعددی نیز نشان داده شده که سبک فرزندپروری ناکارآمد والدین پیش‌بینی کننده نیرومندی برای رشد و حفظ مشکلات عاطفی و رفتاری در کودکان و نوجوانان می‌باشد بنابراین تعامل منفی والد-کودک و شیوه فرزندپروری ناکارآمد والدین می‌تواند زمینه‌ساز بروز اختلالات رفتاری در کودکان گردد (جلالی، پور احمدی، طهماسبیان و شعیری، ۱۳۸۷).

هرچند پژوهشگران در یافته‌های خود بیان داشته‌اند که والدگری امری تنش‌زاست و این تنش در والدین کودکان کم سن (بویژه در مادران) نسبت به والدین کودکان با سن بالاتر بیشتر است اما عوامل مرتبط با ویژگی‌های درونی خانواده نیز می‌تواند سبب افزایش تنش در والدین گردد. یکی از این عوامل مشکلات رفتاری - عاطفی کودکان است که نوع اسناد والدین از رفتار کودک یکی از ساختارهای تنش والدگری است و بر رفتار والد اثرگذار است (یوسفی، سلطانی فر و تیموری، ۱۳۸۸).

^۱-Magil-Evans

با توجه به آنچه گفته شد رابطه بین سبک والدگری ناکارآمد و ایجاد رفتارهای ناسازگارانه مشخص گردیده و همچنین نشان داده شده که والدین دارای کودکان با مشکلات رفتاری تنش یا استرس بیشتری را تجربه می کنند و بین استرس والدگری و مشکلات رفتاری کودکان رابطه معنادار وجود دارد، بنابراین مطالعات در این زمینه با متغیرها ضروری به نظر می آید که در این پژوهش نیز با توجه به اهمیت رشد در دوره پیش دبستانی که اولین نشانه های مشکلات رفتاری و ناسازگارانه کودک در آن ظاهر می گردد به بررسی نقش واسطه گری مشکلات رفتاری در رابطه بین سبک والدگری و استرس والدگری در بین کودکان ۴ تا ۶ ساله مهدکودک های شیراز پرداخته شده است.

اهمیت پژوهش

کودکان قشر عمده ای از جمعیت جهان را تشکیل می دهند به طوری که در کشورهای در حال توسعه، سهم این قشر از کل جمعیت تقریباً به ۵۰٪ می رسد. در هر جامعه سلامت کودکان و نوجوانان اهمیت ویژه ای دارد و توجه به بهداشت روانی آنان کمک می کند تا از نظر روانی و جسمی سالم بوده و نقش اجتماعی خود را بهتر ایفا کنند، در این راستا، شناخت صحیح ابعاد مختلف جسمی و روانی این گروه سنی و کوشش در راه تأمین شرایط مادی و معنوی مناسب برای رشد بدنی، عاطفی و فکری آنان واضح تر از آن است که احتیاج به تأکید داشته باشد (خدام، مدانلو، ضیایی و کشتکار، ۱۳۸۸). به همین خاطر در ۲۵ سال اخیر، مسائل رفتاری و روانی کودکان به عنوان یکی از موضوعات عمده روان پزشکی و روان شناسی در آمده است. پیامدها و عوارض مشکلات رفتاری در زندگی فردی و اجتماعی کودک و حتی برای اطرافیان و اجتماعی که وی در آن قرار دارد معضلات بازدارنده بسیاری ایجاد نموده و به عبارتی تمامی جنبه های زندگی فردی و اجتماعی را تحت تأثیر قرار می دهد. آگاهی از میزان شیوع این مشکلات می تواند در برنامه ریزی ها و تصمیم گیری ها برای برنامه های مداخله ای مفید باشد. شناسایی سریع و به موقع مشکلات رفتاری، امکان درمان سریع تر آنان را نیز مهیا می سازد.

نظریه های رشد نشان می دهند که مشکلات زود هنگام در دوران کودکی و پیش دبستان، پیش بینی کننده ی خطر فزاینده بروز مشکلات جدی تر نظیر ترک تحصیل، بزهکاری و خشونت در دوران نوجوانی است. لذا شناسایی عوامل موثر بر این اختلالات و یافتن روش های جهت کاهش هزینه های ناشی از این اختلالات در خانواده ها و جامعه و آموزش شیوه های صحیح فرزندپروری به منظور کاهش استرس والدگری بسیار ضروری می باشد (کميجانی، ۱۳۸۸).

از لحاظ کاربردی نیز توجه به افزایش کودکان مبتلا به مشکلات رفتاری در کشور ضرورت انجام اقدامات پیشگیرانه را بیش از پیش حائز اهمیت نشان می دهد. لذا انجام هر گونه فعالیت پیشگیرانه مستلزم ارزیابی نوع و میزان نیاز مردم به آن خدمت است، در غیر این صورت فعالیت های انجام شده نتایج مطلوبی

در بر نخواهد داشت. مطالعات همه‌گیرشناسی در مورد شیوع و علل اختلالات رفتاری به دلایل چندی از اهمیت خاص برخوردارند، اولاً: توصیف عوامل آسیب‌زای اختلالات رفتاری به فهم هر چه بهتر سبب-شناسی آنها کمک می‌کند. ثانیاً: می‌توان جمعیت‌هایی را که بیشتر در معرض خطر هستند شناسایی کرد. ثالثاً: درک قدرت نسبی عوامل خطرزای متفاوت امکان طرح‌ریزی برنامه‌های مناسب جهت پیشگیری از این مشکلات را به ما می‌دهد. با توجه به اینکه کودکان امروز صاحبان بلافصل آینده جامعه هستند، سلامتی و بیماری‌های آنان در سلامتی و بیماری جامعه فردا و نسل‌های آینده اثرگذار خواهد بود. بنابراین باید به سلامت اجتماعی و روانی این نوباوگان بیشتر توجه شود و گام‌های اساسی در جهت پیش‌گیری و درمان بیماری‌ها و اختلالات روانی و رفتاری آنان برداشته شود (اسلامیه، ۱۳۸۷).

توجه به مسایل و مشکلات روانی - عاطفی کودکان در مدارس، امروزه به عنوان یکی از مهمترین وظایف دست‌اندرکاران مسایل آموزشی است که بایستی در کار خود با کودکان و نوجوانان مدنظر داشته باشند لذا با توجه به این مسایل بر آن شدیم تا پژوهشی تحت عنوان نقش واسطه‌گری مشکلات رفتاری کودک در رابطه بین سبک والدگری و استرس والدگری در کودکان ۴ تا ۶ ساله مهدکودک‌های شهر شیراز انجام دهیم.

هدف پژوهش

هدف کلی پژوهش

تبیین نقش واسطه‌گری مشکلات رفتاری کودک بین سبک‌های والدگری و استرس والدگری در کودکان ۴ تا ۶ ساله مهدکودک‌های شهر شیراز در سال ۹۲-۱۳۹۱.

هدف‌های ویژه

- ۱- تبیین رابطه بین مشکلات رفتاری کودک با استرس والدگری و سبک‌های والدگری
- ۲- تبیین نقش واسطه‌ای مشکلات رفتاری کودک در رابطه بین سبک‌های والدگری و استرس والدگری

تعریف واژه‌ها و اصطلاح‌ها

تعاریف نظری

سبک والدگری^۱

به اعتقاد بامیرند (۱۹۷۳) سبک‌های والدگری منظومه‌ای از نگرش‌ها در مورد کودک، نحوه برقراری ارتباط با کودک، روش نگهداری کودک و جو عاطفی حاکم بر فضای رفتاری والدین است و آن را شامل سه سبک والدگری مستبدانه، مقتدرانه و سهل‌گیرانه می‌داند.

استرس والدگری^۲

آبیدین (۱۹۹۰) استرس والدگری را اصطلاحی می‌داند که مشخص‌کننده‌ی ادراک تنش در نظام والد - کودک است و هم ویژگی‌های تنش‌زای کودک و هم پاسخ والدین به این ویژگی‌ها را در بر می‌گیرد (به نقل از تیموریو عطایی فر، ۱۳۸۹).

مشکلات رفتاری^۳

پژوهشگران مشکلات رفتاری را به دو دسته بزرگ تقسیم کرده‌اند. مشکلات رفتاری درونی سازی که شامل مواردی مانند افسردگی و اضطراب هستند که با دنیای درونی فرد سروکار دارند که با تعارض‌های روانی و هیجانی همراه است و مشکلات رفتار برونی سازی شامل مواردی است که به مشکلات فرد با دیگران ارتباط دارد (آخن باخ^۴، ۱۹۹۱).

تعاریف عملیاتی پژوهش

سبک والدگری

نمره‌ای که فرد از مقیاس سبک‌های والدگری بامیرند^۵ (۱۹۷۳) کسب کرده و دارای سه زیر مقیاس مقیاس؛ سبک والدگری سهل‌گیرانه، سبک والدگری مستبدانه و سبک والدگری مقتدرانه می‌باشد.

استرس والدگری

نمره‌ای که فرد از فرم کوتاه شده پرسشنامه استرس والدگری (آبیدین، ۱۹۹۰) بدست می‌آورد.

مشکلات رفتاری کودک

نمره‌ای که برای تشخیص وجود مشکلات رفتاری کودک از پرسشنامه CBCL بدست می‌آید، داشتن

نمره بالا نشان دهنده مشکلات رفتاری می‌باشد.

^۱- parenting style

^۲-parenting stress

^۳-disorder in the relationship

^۴-Achenbach

^۵-Baumrind

فصل دوم

ادبیات پژوهش

در این فصل سعی بر آن است تا با مروری بر ادبیات مربوط به موضوع مورد پژوهش، آشنایی بیشتر با آن پیدا کرده و وضعیت دانش مربوط به آنرا دریابیم. این فصل شامل چهار بخش می‌باشد که بعضی از بخش‌ها نیز قسمت‌های جزئی‌تری را در بر دارد.

بخش اول با عنوان استرس والدگری شامل سه قسمت استرس والدینی، انواع استرس و دیدگاه‌های مقابله با استرس می‌باشد. بخش دو مراجع به سبک‌های والدگری می‌باشد. بخش سوم با عنوان مشکلات رفتاری شامل چهار قسمت مشکلات رفتاری، عوامل مؤثر در پیدایش مشکلات رفتاری در کودکان، تاریخچه توجه به مشکلات رفتاری و نقش آموزش والدین در درمان اختلال رفتاری کودکان می‌باشد. بخش چهارم با عنوان پژوهش‌های انجام شده شامل دو قسمت پژوهش‌های مربوط به مشکلات رفتاری و سبک‌های والدگری و پژوهش‌های مربوط به مشکلات رفتاری و استرس والدگری و در پایان نتیجه‌گیری از فصل آمده است.

استرس والدگری

تاثیر نابسامانی‌های خانوادگی در ایجاد و شکل‌گیری مشکلات رفتاری و عاطفی کودکان پژوهشگران رابه مطالعه‌ی استرس به عنوان یکی از مهمترین عوامل تاثیرگذار در این زمینه ترغیب کرده است. واژه استرس اراسلیه، وارد دنیای علم نمود، او این واژه را از فیزیک قرض گرفت و ابتدا برای شرح و توصیف واکنش ارگانیسم به دامنه‌ای از محرک‌های ترس‌آور مثل درد، تکانه‌های فیزیکی خطرناک و حالت‌های عاطفی و هیجانی ناخوشایند بخصوص خشم و ناکامی مورد استفاده قرار گرفت (راش و هندلر^۱، ۱۹۸۲).

استرس واکنشی است بدنی، به موقعیتی فیزیکی یا هیجانی که به نوعی منجر به عدم تعادل در زندگی شخص می‌گردد. این استرس گاهی مواقع در زندگی افراد طبیعی است و قابل پیش‌بینی که در مقابله با چالش‌ها و در نتیجه یادگیری و ایجاد فرصت‌های جدید در خدمت فرد است. اما استرس پایدار می‌تواند مشکلات بسیاری را برای فرد بوجود آورد و او را تحت سیطره خود قرار دهد و به دیگر موقعیت‌ها نیز سرایت کند (روفین^۲، ۲۰۰۱).

¹ -Stress

² -Rosch & Hendler

³ -Roftin

این نوع فشار روانی است که با حضور مستمر خود امکانات بدن را کاهش می‌دهد و آن را مستعد بیماری می‌کند و باعث اختلالات جسمی از قبیل زخم معده، افزایش فشارخون و بیماری قلبی می‌شود. همچنین می‌تواند سیستم ایمنی بدن را مختل کند و از توانایی بدن برای مبارزه با باکتری‌ها و ویروس‌های متجاوز بکاهد. در واقع پزشکان تخمین می‌زنند که فشار هیجانی در بیش از ۵۰٪ مشکلات طبی نقش مهمی ایفا می‌کند (اتکلینسون^۱ و همکاران ۲۰۰۱، ترجمه رفیعی و همکاران، ۱۳۸۴).

استرس با کند کردن فعالیت گوارشی، هنگامی که خون به قلب، مغز و دست و پا جاری می‌شود می‌تواند مشکلات معده‌ای - روده‌ای از جمله اسهال، یبوست و کولیت ایجاد کند (دونارل و دیویس^۲، ۲۰۰۰، به نقل از برک^۳، ۲۰۰۱، ترجمه سیدمحمدی، ۱۳۸۳).

نامالیامات و درگیری‌های خاص والدین، نظیر مدیریت هیجان‌های کودک، مشکلات روزمره، مانند تغذیه، خواب یا گریه‌ی بیش از حد، عفونت‌ها و بیماری‌های کودک منجر به تجربه‌ی استرس والدینی می‌شود (تیموری و عطایی‌فر، ۱۳۸۹). استرس والدینی، اصطلاحی است که مشخص کننده یا دراک استرس در نظام والد - کودک است. این موضوع هم ویژگی‌های تنیدگی‌زای کودک و هم پاسخ‌های والدین با این ویژگی‌ها را در بر می‌گیرد. استرس والدینی، نه تنها آثار منفی بر سلامت مادر، بلکه تأثیرات مخربی بر کودک می‌گذارد (مک‌گابری^۴ و همکاران، ۲۰۰۲). اوستبرگ^۵ و همکاران (۲۰۰۷) اظهار کرده‌اند که استرس بالای والدین، احتمال ابتلای کودکان به بیماری‌ها و مشکلات رفتاری - عاطفی را افزایش می‌دهد. به نظر میرسد میزان تعامل، مهار و عدم پاسخدهی مادران کودکان بیش فعال از یکسو با رفتار کودکان و از سوی دیگر با سطوح استرس آنها در رابطه با نقش مادری ارتباط دارد (رحیم‌زاده و همکاران، ۱۳۸۷).

تجربه استرس والدینی توسط پژوهشگران مختلف (مانند ودک و وونگ، ۱۹۹۹ و کریزی و جارویس^۶، ۲۰۰۳) نشان داده‌اند که والدگری برای هر دو والد استرس‌زاست اما مادران بیش از پدران استرس والدینی را پیش‌بینی می‌کنند.

مادران در جوامع شرقی نقش مراقبت‌گری در قبال نیازهای جسمانی، عاطفی و اجتماعی کودکان را به دوش می‌کشند و پدران کمتر با کودکان درگیر شده و عمدتاً درگیر نقش‌های انضباطی هستند (اوستبرگ^۷ و همکاران، ۱۹۹۷).

تحول در کودکان خردسال به علت کنش‌ورهای پویایی تحولی در اوان کودکی (تولد تا هفت‌سالگی) توجه و نظارت دقیق‌تری را از طرف مادران می‌طلبد، چون مادران ساعت‌های بیشتری را با فرزند خود

¹-Etklinson

²-Donatel & Davis

³-Berk

⁴-Macguire

⁵-Ostberg

⁶-Creasey & Jarvis

⁷-Östberg

سپری می‌کنند، در حالی که پدران این مدت را در بیرون از خانه به سر می‌برند. این توجه و نظارت خود می‌تواند یک منبع استرس در والدین، به ویژه مادران محسوب شود (کریزی و جارویس، ۲۰۰۳).

انواع استرس

راشل و هندلر (۱۹۸۲) انواع استرس را به سه دسته به شکل زیر تقسیم کردند:

۱- فشار روانی فیزیولوژیکی: مثل تجارب ماهیچه‌ای همراه با تغییرات بیوشیمی که برای تعادل حیاتی بدن ضرر دارند به همین دلیل وجود دارند.

۲- فشار روان‌شناختی: مدارا با تهدیدهای هیجانی و عاطفی ناخوشایند اولیه مثل ترس، ناکامی یا هیجان‌های ناخوشایند مثل سرخوشی.

۳- فشار اجتماعی: که در رده دوم استرس قرار دارد و با جدایی از اجتماع مخصوصاً واحدهای آن مشخص می‌گردد.

البته می‌توان سه نوع ذکر شده به عنوان ابعاد استرس نیز در نظر گرفت چرا که هر فشار روانی می‌تواند دارای این سه بعد نیز باشد. الیوت و ایزدورفر^۱ (۱۹۸۲) نیز چهار نوع استرس را مشخص کرده‌اند:

۱- فشارهای ناشی از محدودیت‌های زمانی یا استرس‌های حاد: مثل منتظر نتیجه امتحان بودن، مثل صحبت در جمع و پریشانی ذهنی

۲- فشارهای متناوب و غیرپیوسته شدید یا استرس طبیعی مختصر که فرد با یک چالش مختصر مواجه شود: مثل جراحی دندان

۳- فشار متوالی و مداوم: در این نوع استرس یک واقعه کانونی وجود دارد که منجر به یک سری چالش‌های مرتبط با هم می‌شود. البته نحوه تأثیر این نوع استرس و شیوه فروکش کردن آن مشخص نیست اما آثار آنها بعدها وجود خواهد داشت مثل مرگ یکی از اعضای خانواده.

فشارهای مزمن: که معمولاً کل زندگی یک فرد را تحت تأثیر قرار می‌دهد و فرد احتمالاً مجبور خواهد بود تا مجدداً به بازبینی نقش‌هایش در زندگی پردازد از جمله خصوصیات دیگر این استرس ثبات آنهاست که فرد نمی‌تواند زمان آن را تغییر دهد و نمی‌داند چه زمانی به پایان می‌رسد مثل بیماری‌های ناتوان‌کننده که منجر به ناتوانی‌های فیزیکی هم می‌شوند، فشارها و مشکلات مالی نگهداری از یک همسر بیمار.

¹-Ellot-Eisdorfer

مقابله و کنار آمدن با استرس^۱

استرس در هر نوع که باشد منجر به بروز پاسخ‌های مختلف برای کنار آمدن و مقابله با آن می‌شود که ممکن است کارآمد یا ناکارآمد باشد. فرایند کنار آمدن و مقابله با استرس به کلیه تلاش‌های رفتاری و شناختی شخصی برای مدارا با مطالبات درونی و بیرونی گفته می‌شود که به نوعی منابع موجود شخص مورد حمله یا تعریض قرار می‌گیرد (فولکمن و لازاروس^۲، ۱۹۸۴).

کنار آمدن و مقابله به کلیه عوامل شخصی و نسبتاً بادوام گفته می‌شود که چگونگی کوشش فرد برای مدارا و مهار بحران‌های زندگی و تغییراتی که او را تحت تأثیر قرار می‌دهد را در بر می‌گیرد و به عبارتی دیگر تلاش‌های شناختی و رفتاری که افراد در موقعیت‌های استرس‌زا مورد استفاده قرار می‌دهند مقابله یا کنار آمدن نام دارد (موس و شفر^۳، ۱۹۹۳، به نقل از میلر^۴، ۲۰۰۴).

کنار آمدن جزئی اساسی برای انطباق و رشد است و نقش اساسی در ارتباط میان فرد و محیطش بازی می‌کند. بخصوص میان عنصری واسطه‌ای، میان استرس و بیماری و در حقیقت سلامتی، بهداشت و سازگاری به عنوان پیامدهای مدارای مناسب و کارآمد با استرس شناخته شده‌اند نه عدم وجود استرس (هالروید^۵ و لازاروس، ۱۹۸۳).

سبک‌های مقابله‌ای می‌توانند واسطه‌های استرس و بیماری باشند و هنگامی این واسطه‌ها کار خود را به طور مناسبی به انجام برسانند نقش اساسی را می‌توانند در تداوم یا بازگشت سلامتی و بهداشت روانی فرد بازی کنند. با توجه به این که مسئله شناخت راه‌های مقابله و کنار آمدن با فشار روانی از جمله مباحث مهم مطرح شده در روانشناسی سلامت بوده است (هالروید و لازاروس، ۱۹۸۳).

پاول^۶ و انرایت^۷ (۱۳۷۷) به دو نوع مقابله اشاره می‌کنند: مقابله سازگارانه و مقابله ناسازگارانه؛ که این دو نوع مقابله به شرح زیر است:

مقابله سازگارانه احتمالاً موارد زیر را شامل می‌شود:

بازشناسی منابع فشار روانی خارجی و انتظارات و آگاهی از منابع فردی جهت مقابله، شناختی اساسی از آنچه در گذر است. این شناخت عبارت است از نگرانی طبیعی از موقعیت به همراه اتخاذ رویکرد مبتنی بر حل مسأله، انجام عملی به منظور کاهش انتظارات خارجی چنین عملی اتخاذ راهبردهایی را دربرمی‌گیرد چون ایجاد تغییراتی در زندگی، تعیین هدف‌ها، تصمیم‌گیری در مورد اولویت‌ها، استفاده بهینه از زمان، مشورت‌جویی ابراز وجود بیشتر اتخاذ عملی جهت کاهش درخواست‌های درونی این عمل نیز مواردی

^۱-Coping withstres

^۲-Foljman & Lazarus

^۳-Moos& shcafer

^۴-Miller

^۵-Hallroyed

^۶-Powell

^۷-Enright

چون اختصاص زمان برای استراحت جسمانی، تغییر الگوهای مضر اندیشمندان، تخلیه کردن عواطف و هیجانات واپس زده شده و تلاش آگاهانه برای تغییر رفتار را شامل می‌شود. نتایج انجام راهبردهای مقابله‌ای سازگارانه احتمالاً موجب افزایش تأثیرات مثبت بلندمدت می‌گردد. فشارهای روانی از طریق تلاش‌های خود فرد کاهش می‌یابند. تلاش‌ها موجب افزایش اعتماد و مهارت فرد می‌شوند، سلامت را تضمین می‌کنند و مقاومت در برابر فشارهای روانی آینده را بیشتر می‌کنند (پاول و ایزیت، ۱۳۷۷).

لازاروس^۱ (به نقل از حسن شاهی، ۱۳۸۱) بر این باور بود که استرس شامل سه فرایند است:

- ۱- ارزیابی نوع اول: فرایندی است که استرس توسط شخص شناخته می‌شود.
- ۲- ارزیابی نوع دوم: عبارت است از فرایند شکل‌گیری واکنش در قبال تهدید.
- ۳- مقابله: فرایندی است که طی آن واکنش مناسب اجرا و اعمال می‌گردد.

دیدگاه‌های مقابله با استرس

چهار دیدگاه اساسی، تئوریک و روش شناختی در مورد کنار آمدن و مقابله با استرس وجود دارد که در ادامه به آنها پرداخته می‌شود.

دیدگاه روانکاوی^۲

اساس و پایه کنار آمدن در این دیدگاه مکانیسم‌های دفاعی است که افراد برای مقابله با اضطراب بکار می‌برند. DSMIV هفت نوع از این مکانیسم‌ها را شناسایی کرده است که به ترتیب از شدید به ضعیف تنظیم شده است. شدیدترین آنها سردرگمی و بی‌نظمی دفاعی است که می‌تواند فرآیند پسیکلوتیک کاملاً روشن را نشان دهد. فرافکنی، انکار، هذیان در این مقوله قرار دارد و اعمال فرد معمولاً به صورت برون-ریزی، پرخاشگری انفعالی، کناره‌گیری یا بی‌تفاوتی است و مکانیسم تحریف واقعیت نیز وجود دارد مثل خیال‌پردازی اوتیستیک مثل برون‌فکنی و دونیم‌سازی. در آن طرف شکل ضعیف یا ناپخته مکانیسم‌های دفاعی می‌تواند شامل عدم پذیرش (انکار- برون‌فکنی) دلیل تراشی و تحریف واقعیت مثل (آرمان‌سازی و همه‌کاروانی) و بازداری ذهنی و جداسازی، عقل‌گرایی و سرکوبی باشد (حسن شاهی، ۱۳۸۱).

دیدگاه شخصیتی صفت‌گرا^۳

این دیدگاه بر سبک‌ها و شیوه‌های کنار آمدن تأکید دارد و معتقدند که سازگاری از اعمال اولیه خصومت فرد است. اولین سبک‌شناسی سرکوبی - حساسی سازی بود (بیرن^۴، ۱۹۶۷).

^۱-Lazarus

^۲-Psycoanalysis

^۳-Defense Mecanism

^۴-Byrne

سرکوب‌کننده‌ها، اجتناب و دوری را باعث می‌شوند، یا سعی در محدود کردن اطلاعات دارند و حساسیت‌کننده‌ها در جستجو یا گسترش اطلاعات هستند. این دوگانه‌گرایی در بسیاری از تحقیقات در طول سی سال گذشته مورد توجه بوده است مثل «کم‌کاری، وسواسی» (میلر^۱، ۱۹۸۰) و گرایش - اجتناب (روت و کوهن^۲). اساس و پایه‌ریزی بسیاری از پرسشنامه‌های امروزی بر این مبناست. (مثل هیجان‌مدار و مسئله-مدار - اجتنابی)

دیدگاه فرایندگرایی^۳ (کنارآمدن و مقابله فرایندگرا)

بر اساس دیدگاه‌های شناختی و رفتاری است. در این دیدگاه مقابله با استرس دارای انعطاف بوده و پاسخی است به خواسته‌ها و مطالبات محیطی که ترجیحات و سائق شخص در آن دخالت دارد. از نظر طرفداران این دیدگاه تهدید، صدمه، فقدان و چالش می‌توانند برای فرد برانگیزنده باشند که تحت تأثیر خواسته‌ها و مطالبات محیطی، عقاید، ارزش‌ها و تعهدات فردی قرار دارند (لازاروس، فوکلمن، ۱۹۸۴).

دیدگاه فرایندگرایی^۴ روزانه (کنارآمدن روزانه)

این دیدگاه با تأکید بر فرایند کنارآمدن به طور کلی آن را معطوف به مشکلات خاص روزانه و همه روزه می‌داند که ثبات در آن وجود ندارد تاکنون مطالعات کمی این روش را بررسی کرده‌اند چرا که بررسی این روش احتمالاً نیاز است همه روزه افراد شرکت‌کننده در تحقیق پرسشنامه‌هایی را تکمیل کنند (تنن، افلک، آرملی، کارنی^۵، ۲۰۰۰).

هر چند این چهار دیدگاه مجزا ذکر شده‌اند اما شباهت‌های بسیار زیادی در راهبردهایی که برای مقابله با استرس نام می‌برند بین آنها وجود دارد. اگر چه تئوری روانکاوی آنها را ناخودآگاه می‌داند و بقیه کنارآمدن و راهبردهای آن را آگاهانه می‌دانند اما تفاوت اساسی میان دیدگاه‌های فرایندگرا و صنعت‌گرا وجود دارد و آن میزان اهمیتی است که هر کدام به محتوای روان‌شناختی و زمینه‌های محیطی که مقابله و کنارآمدن در آن صورت می‌گیرد می‌دهند. در رویکرد صنعت‌گرا فرض می‌شود که مقابله با استرس اساساً یک سنخیت و تطابقی با خود شخص دارد و تغییرات در موقعیت از تنوع و اهمیت کمی برخوردار است، در مقابل زمینه واقعه فشار را از دیدگاه‌های فرایندگرا بسیار حیاتی است، چرا که مقابله به عنوان پاسخی به مطالبات و خواسته‌های روان‌شناختی و محیطی خاص ارزیابی می‌شود (فولجمن و لازاروس^۶، ۱۹۸۴).

^۱-Miller

^۲-Rooth & cohn

^۳-Coping process

^۴-Daily coping

^۵-Tennen & Affleck, Armeli, carng

^۶-Foljman & Lazarus

سبک‌هایی که افراد برای مقابله با استرس مورد استفاده قرار می‌دهند صرف‌نظر از اینکه با کدام منظر دیده می‌شود همگی اهدافی مشترک دارند و این اهداف عبارت‌اند از: کاهش، مدارا، مهار یا تحمل واقعه فشارزا (فولجمن و لازاراس، ۱۹۸۴)

تولد یک کودک معمولاً رویدادی شادی‌آور و هیجان‌بخش است، از دیگر سو تولد کودک به همراه خود چالش‌ها و مسئولیت‌های جدیدی برای والدین به وجود آورده و آنها را ملزم به انتخاب یک سبک والدگری می‌کند.

سبک‌های والدگری

سبک‌های فرزندپروری و سبک‌های والدگری از موضوعات مورد علاقه روانشناسی تربیتی می‌باشند. نتایج اغلب تحقیقات حکایت از تأثیر معنادار سبک‌های والدگری بر عملکرد فرزندان دارد. خانواده‌ها در پرورش فرزندان خود شیوه‌های فرزندپروری متفاوتی را به کار می‌گیرند. به اعتقاد دارلینگ و استنبرگ^۱ (۲۰۰۶) شیوه‌های فرزندپروری منظومه‌ای از نگرش‌ها در مورد کودک، نحوه برقراری ارتباط با کودک، روش نگهداری کودک و جو عاطفی حاکم بر فضای رفتاری والدین است. همچنین شیوه‌های فرزندپروری به معنی روش‌ها و الگوی نسبتاً پایدار والدین برای ارتباط اعضای خانواده است و جریان تأثیرگذاری و تأثیرپذیری متقابل را فراهم می‌آورد (بوری^۲، ۱۹۹۱). شیوه‌های فرزندپروری را می‌توان به سه دسته شیوه فرزندپروری سهل‌گیرانه^۳، شیوه فرزندپروری مستبدانه^۴ و شیوه فرزندپروری اقتدار منطقی^۵ تقسیم کرد (صدرالسادات، شمس اسفندآباد و امامی پور، ۱۳۸۴). کارکرد خانواده معمولاً در خانواده‌هایی که شیوه فرزندپروری اقتدار منطقی را در پرورش فرزندان به کار می‌گیرند، نیرومندتر است. خانواده‌هایی که در شیوه‌های فرزندپروری خود از اصل همکاری و دموکراسی در روابط پیروی می‌کنند، توانایی بیشتر برای انطباق با تغییرات دارند و شرایط مناسبی برای رشد کودکان فراهم می‌کنند. در خانواده با الگوی سالم، اعضای خانواده مورد حمایت هم‌دیگر هستند. انتظارات مربوط به نقش‌های افراد روشن و دارای انعطاف است. مقررات خانواده واضح و انعطاف‌پذیر و نه بی‌مرز است (برک، ۱۳۸۳).

متخصصان و روانشناسان کودک علت بسیاری از ناهنجاری کودکان را روابط خانوادگی و روش‌های فرزندپروری والدین می‌دانند و بر تأثیر وقایع و رویدادهای دوران کودکی در شکل‌گیری شخصیت افراد و زندگی آینده آنها تأکید می‌کنند. با توجه به اینکه بی‌شک شرایط روانی کودکان بدون تغییر در کارکرد

^۱-Darling & Steinberg

^۲-Buri

^۳-Uninvolved

^۴-Authoritarian

^۵-Authoritative

خانواده‌ها، قادر به تغییر نخواهد بود و در اصلاح رفتار کودکان باید رابطه متقابل و پیچیده میان مشکلات رفتاری کودکان و متغیرهای خانواده مورد توجه قرار گیرد.

مطالعات صورت گرفته در خصوص سبک والدگری متمرکز بر سه محور اساسی می‌باشد: محور اول شامل تحقیقاتی است که به روابط عاطفی فرزند و والدین پرداخته‌اند، محور دوم مطالعاتی هستند که به مبحث رفتار والدین اشاره دارند و نهایتاً محور سوم بر نظام نگرشی والدین مبتنی می‌باشند. محور روابط عاطفی فرزند و والدین و نگرش والدین بیشتر مورد اعتنای نظریه‌پردازان در دیدگاه روان‌تحلیل‌گری می‌باشد و محور رفتار والدین و والدگری بیشتر موضوع کار محققان در دیدگاه یادگیری و رفتاری می‌باشد (کلاین و وایت^۱، ۱۹۹۶). نتایج پژوهش‌های متعدد در این زمینه حاکی از آن است که: اغلب محققان محور مطالعه خود در زمینه مؤلفه‌های رفتاری مورد مطالعه در زمینه والدین را در قالب پیوستاری دو قطبی قرار داده‌اند. این اقدام ضمن اینکه آن‌ها را در گونه‌شناسی سبک رفتاری والدین یاری داده، منجر به این شده که محققان در مطالعه خود پیرامون سبک والدگری به ابعاد مثبت سبک والدگری توجه نمایند. فریک^۲ (۲۰۰۳) از جمله محققانی است که در تعریف سبک والدگری هم به ابعاد مثبت و هم به ابعاد منفی آن توجه نموده است. این محقق در برخورد با مفهوم والدگری به موضوعاتی همانند والدگری مثبت، تنبیه بدنی، نظارت ضعیف، اعمال اقتدار و آگاهی از برنامه دیگر اشاره دارد. این محقق در مطالعه خود پیرامون سبک والدگری کمتر به موضوع گونه‌شناسی خانواده و یا سبک‌شناسی پرداخته است. به اعتقاد این محقق والدین به نسبت متفاوتی از تنبیه و یا نظارت بر رفتار فرزندان استفاده می‌کنند و سبک والدگری مثبت در خانواده متفاوت می‌باشد و پیامد به‌کارگیری هر یک از این گونه رفتارها نیز متفاوت می‌باشد. منظور فریک از والدگری مثبت " ارائه تشویق به‌جا و به موقع، مشارکت با فرزندان در امور، پرس‌وجو از فعالیت‌های روزمره فرزند" می‌باشد. منظور این محقق از تنبیه بدنی " داد و فریاد زدن، کتک زدن، حبس کردن در اتاق و سیلی زدن" و منظور از نظارت ضعیف " عدم نظارت بر ساعت خروج و بازگشت به خانه و بیرون از خانه ماندن برای مدت طولانی" می‌باشد. هم‌چنین منظور از اعمال اقتدار " توانایی والدین در مجبور کردن فرزندان به انجام برخی از امور" و در نهایت منظور از عدم آگاهی از برنامه " عدم اطلاع والدین و فرزندان از برنامه روزانه یکدیگر" می‌باشد. اما سؤال مهم در مورد ابعاد مختلف والدگری این است که هر یک از این ابعاد در چگونه خانواده‌هایی ظهور پیدا می‌کند؟ بدین معنا که در چگونه خانواده‌ای سبک والدگری مثبت و یا تنبیه بدنی بیشتر استفاده می‌شود. بدین منظور لازم است تا قبل از هر چیز بر اساس ملاک و یا ملاک‌هایی مشخص، اقدام به دسته‌بندی خانواده‌ها نمود و پس از آن به مطالعه سبک‌های رفتاری والدین در هر یک از گونه‌های خانواده اقدام نمود. بسیاری از مدل‌های نظری ملاک دسته‌بندی خانواده‌ها را سبک والدگری قرار داده‌اند؛

^۱-Klein & White

^۲-Frick

همانند مدل نظری بامیریند^۱ (۲۰۰۸) که بر اساس دو متغیر میزان کنترل و میزان پاسخ‌دهی اقدام به گونه-شناسی خانواده‌ها در قالب چهار نوع خانواده مقتدر، دیکتاتور، اجازه دهنده و مسامحه‌کار کرده است. این مدل نظری به دلیل ملاک قرار دادن مؤلفه‌های رفتاری والدین به عنوان وسیله‌ای برای گونه‌شناسی خانواده شاید چندان کارآمد نباشد، چرا که قصد و هدف اصلی بررسی سبک والدگری در گونه‌های مختلف خانواده می‌باشد. در این نوع مطالعه متغیر مستقل (گونه خانواده) و وابسته (سبک والدگری) یکسان خواهد شد. به منظور جلوگیری از این مشکل در این مطالعه تلاش شد تا از مدلی برای گونه‌شناسی خانواده استفاده شود که ملاک گونه‌شناسی آن تا حدی مستقل از سبک‌های رفتار والدین در رابطه با فرزندان باشد. یکی از مدل‌های نظری در گونه‌شناسی خانواده مدل نظری بافت‌نگر فرایند و محتوای خانواده می‌باشد (سامانی، ۲۰۰۵).

مطابق این مدل می‌توان خانواده‌ها را بر اساس دو مؤلفه فرایندهای خانواده و محتوای خانواده به چهار گونه خانواده دسته‌بندی کرد. گونه‌های مختلف خانواده در این چهار مدل عبارتند از: خانواده سالم (کارآمد)، خانواده غیرسالم (ناکارآمد) و دو نوع خانواده مشکل‌دار (مشکل‌دار فرایند و مشکل‌دار محتوایی). منظور از فرایندهای خانواده در مدل فرایند و محتوا، کنش‌هایی است که به اعضای خانواده در انطباق با نیازها و شرایط جدید یاری می‌کند. از جمله این کنش‌ها مهارت مقابله، انعطاف‌پذیری، مهارت حل مسئله و تصمیم‌گیری، مهارت ارتباطی و جهت‌گیری مذهبی می‌باشد. منظور از محتوای خانواده نیز داشت‌ها و پتانسیل‌های خانواده اعم از درآمد، تحصیلات، شغل و سلامت جسمی و روانی می‌باشد (سامانی، ۲۰۰۸).

شکل شماره (۲-۱): بیانگر گونه‌های مختلف خانواده در مدل فرایند و محتوای خانواده می‌باشد.

قوی	خانواده مشکل‌دار محتوایی	خانواده سالم	سطح کیفی فرایند خانواده
	خانواده غیرسالم	خانواده مشکل‌دار فرایندی	
ضعیف			د

ضعیف قوی

سطح کیفی محتوای خانواده

شکل شماره (۲-۱): گونه‌های مختلف خانواده در مدل فرایند و محتوای خانواده (سامانی، ۲۰۰۸).

مهمترین مفروضه در مدل فرایند و محتوای خانواده حاکی از این مطلب است که اساساً خانواده‌های سالم (خانواده‌هایی که به لحاظ فرایند و محتوا از قابلیت کافی برخوردار هستند) دارای عملکرد بهتری در مقایسه با دیگر خانواده‌های مطرح در مدل (غیرسالم و مشکل‌دار) هستند (سامانی، ۲۰۰۸).

¹-Baumrind

مطابق مدل فرایند و محتوای خانواده، پس از گونه‌شناسی خانواده می‌توان سه نوع توصیه تجویزی برای خانواده‌ها ارائه نمود. این سه نوع تجویز مبتنی بر آسیب‌شناسی خانواده می‌باشند. برنامه‌های تجویزی برای خانواده‌های سالم در این مدل بر "برنامه نگهداری از خانواده" و برای خانواده‌های غیرسالم و مشکل-دار فرایندی و محتوایی به ترتیب بر "ارتقاء فرایندهای خانواده" (از طریق آموزش خانواده) و "توسعه محتوای خانواده" (از طریق خدمات اجتماعی) است (سامانی و صادق‌زاده، ۲۰۱۰).

نحوه ارتباط والدین با کودکان قوی‌ترین عامل مؤثر بر الگوهای تعاملی خانواده محسوب می‌شود، خصوصاً در دوره‌هایی از زندگی کودکان که تحولات اساسی رشد روانی طی می‌شود. تحقیقات پیرامون آسیب‌های روانی کودکان نشان می‌دهد که بسیاری از خانواده‌ها از شیوه‌های تربیتی نامطلوب که منشأ ترس، عدم اعتماد، احساس نارضایتی، بدبینی و اضطراب در فرزندان آنها می‌شود استفاده می‌کنند (صدرالسادات و همکاران، ۱۳۸۴). والدینی که در ارتباطات خود متزلزل، فاقد اطمینان خاطر و بی‌ثباتند در نحوه تربیت فرزندان با یکدیگر توافق ندارند، از الگوهای فرزندپروری مبتنی بر طرد، حمایت افراطی با اغماض یا تسلط، انضباط دوگانه، سستی موازین اخلاقی، کمال‌جویی‌های غیر منطقی و عصبانیت و بی‌ثباتی عاطفی استفاده می‌کنند، رفتارهای نوروپیک را در کودکان تثبیت می‌کنند و سبب می‌شوند که کودکان از نظر هیجانی و عاطفی نیازمندتر شده و در چنین شرایطی از حس اعتماد و امنیت که اساس تحول هیجانی سالم محسوب می‌شود، ناکام بمانند (مک‌کارتی^۱، لایو^۲ و والری^۳، ۲۰۰۴).

از هم پاشیدگی سازمان اصلی خانواده ضربه مهلکی به آینده فرزند در اجتماع می‌زند. تغییراتی که بر اثر مرگ والدین یا یکی از آن دو، طلاق و ترک خانواده در اوضاع و شرایط زندگی کودکان پدید می‌آید، نقش مؤثری در گرایش آنها به بزهکاری دارد. افراد بزهکار بیش از افراد غیر بزهکار به خانواده‌های از هم پاشیده تعلق دارند (راس، ۱۳۷۶). بر سر این نکته که تجربه تعارض بین والدین با رشد اجتماعی کودک رابطه منفی دارد توافق همگانی وجود دارد. با افزایش تعارض بین والدین، رفتار کودک مسئله‌سازتر می‌شود.

پژوهشگران نشان می‌دهند کودکانی که پیوسته شاهد تعارضات بین والدینشان بوده‌اند آشفتگی‌های روانی بیشتری را طی سال‌های بعد از خود نشان می‌دهند. رابطه بین افزایش تعارض زناشویی و مسائل کودک ظاهراً تا نوجوانی ادامه می‌یابد. پژوهش‌ها نشان می‌دهند که افسردگی، انزوا، رفتار ضد اجتماعی، رفتار تکانشی و بیش‌فعالی در نوجوان با افزایش تعارض در زناشویی والدین رابطه مستقیم دارد (استانفورد، ۱۳۷۷). شیوع مشکلات رفتاری در میان کودکانی که از خانواده محروم هستند، کودکانی که بر اثر عوامل و بلایای طبیعی بی‌سرپرست مانده و یا به دلیل جدایی والدین، فقر اقتصادی، اعتیاد و یا عدم کارکرد درست

¹- Mc Carty

²- Lau

³-Valeri

و صحیح والدین در محیط‌های شبانه‌روزی زندگی می‌کنند، نسبت به دیگر کودکان بیشتر است (صدرالسادات و همکاران، ۱۳۸۴).

کودکی که به دنیا می‌آید، عالی‌ترین و کامل‌ترین امکانات رشد را داراست. وی آمادگی و ظرفیت آن را دارد که به شایسته‌ترین وجه پرورده شود و به بهترین کمالات دست یابد. کافی است عادی به دنیا بیاید و خانواده و محیطی مناسب در اختیارش باشد تا رشد و نمو نماید. اما زندگی خانوادگی و محیط بهداشتی، آموزشی، اجتماعی و فرهنگی بسیاری از مردم چنان است که دست‌یابی به چنین مقصودی را دشوار و گاه امکان‌ناپذیر می‌سازد. برای آنکه کودک بتواند مراحل طبیعی رشد و نمو را بگذراند و دارای شخصیت محکم و باثباتی شود، محیط مناسبی لازم است. در این نردبان رشد و نمو، محیط خانواده، دبستان، دبیرستان، دانشگاه و بالاخره اجتماع هر یک دارای نقش مشخصی می‌باشند ولی از همه مهمتر نقش محیط خانواده یعنی چگونگی برخورد و ارتباط والدین با کودک است (کوشان و بهنام و شانی، ۱۳۸۰) که هم در رشد و نمو و کاهش مشکلات رفتاری کودکان نقش بسزایی دارد.

مشکلات رفتاری

کودکان قشر عمده‌ای از جمعیت جهان را تشکیل می‌دهند به طوری که در کشورهای در حال توسعه، سهم این قشر از کل جمعیت تقریباً به ۵۰٪ می‌رسد. در هر جامعه سلامت کودکان و نوجوانان اهمیت ویژه‌ای دارد و توجه به بهداشت روانی آنان کمک می‌کند تا از نظر روانی و جسمی سالم بوده و نقش اجتماعی خود را بهتر ایفا کنند، در این راستا، شناخت صحیح ابعاد مختلف جسمی و روانی این گروه سنی و کوشش در راه تأمین شرایط مادی و معنوی مناسب برای رشد بدنی، عاطفی و فکری آنان واضح‌تر از آن است که احتیاج به تأکید داشته باشد (خدام، مدانلو، ضیایی و کشتکار، ۱۳۸۸). مطالعات انجام شده در فرهنگ‌های مختلف نشان داده است درصد قابل توجهی از کودکان سنین مدرسه و قبل از مدرسه دچار مشکلات رفتاری هستند (هارلند، ریجولوند، براگمن، ورلوو - ونبوریک و ورهالست^۱، ۲۰۰۲). لذا ۱۰-۴ درصد مراجعانی که به درمانگاه‌ها مراجعه می‌کنند، مشکلات رفتاری دارند (وندو، رال لویس، مک ماهن و اسپیکر^۲، ۲۰۰۸).

رفتار عبارت است از کلیه حرکاتی که یک موجود زنده انجام می‌دهد اما موجود غیر زنده قادر به انجام آن‌ها نیست. به عبارت دیگر رفتار یک خصوصیت فنوتیپی است که در نتیجه تداخل بین محیط و عوامل ژنتیکی ایجاد می‌شود (حسن‌پور، ابراهیمی و عباسی، ۱۳۸۸). منظور از مشکلات رفتاری، کلیه رفتارهای تکراری، غیرعادی و آزاردهنده نظیر مکیدن انگشت، ناخن جویدن، تیک، لکنت زبان، کتک

^۱- Harland, Reijneveld, Brugman, Verloove-Vanhorick, & Verhulst

^۲- Vando, Rhule-Louie, McMahon & Spieke